

درس دویست و هفتم

بررسی قول به زیادت امکان بر ماهیت (۳)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تفاوت وحدت و وجود با امکان و نظائرش در بحث زیادت آنها بر وجود خارجی

مرحوم آخوند نسبت به مسائلی که در معقولات ثانیة فلسفیه مطرح شد و ادله‌ای که برای وجود خارجی آنها اقامه شد ایشان جواب‌هایی دادند که مسئله بر مدار ظرف اتّصاف و ظرف تحقق این معقولات در خارج یا در ذهن یا در هر دو بود. نسبت به امکان، امتناع، شیئیت، ضرورت فرمودند که مسئله همین‌طور هست. اما در قضیه وحدت و وجود ایشان می‌فرماید که مسئله وحدت و وجود با آنچه که در نظائرش ذکر شد تفاوت دارد. وحدت، تحقق خارجی‌اش عبارت از تحقق خارجی همان واحد است. وجود، تحقق خارجی‌اش عبارت از تحقق خارجی همان موجود است. و جهت قضیه آن نیست که مفهوم وحدت یا مفهوم وجود، زائد بر موجود است. چون زیادی موجب تحقق ظرف اتّصاف در خارج نمی‌شود، ممکن است ظرف تحقق در ذهن باشد. چطور اینکه شما امکان را حمل بر زید می‌کنید ولی ظرف تحقق امکان ذهن است نه خارج. بله، زید خارج متّصف به امکان است.

ولی من باب‌مثال ما چطور در قضیه اتّصاف شیء به حال متعلّق، این مطلب را می‌گوییم که «جائنی زید ضاربٌ أبوه»، الآن «ضارب» صفت برای «زید» است ولی متّصف به این صفت، «أب» است، این ظرف به حال متعلّق است. یعنی این «زید» متّصف به این «ضارب» است، زیدی که وصفش این است که پدرش زننده است ولی صحبت در این است که آن اتّصاف حقیقی به پدر تعلق گرفته است، پدر زده است زید که زده است. فقط در اینجا از نقطه نظر تعلّقی که در این جمله به واسطه ضمیر در «أبوه» برقرار شده است، ما در اینجا «ضارب» را صفت برای زید می‌آوریم، والا اگر آن ضمیر در «أبوه» نبود اصلاً زید سرش بی‌کلاه بود و هیچ نوع ارتباط و علقه‌ای بین زید و بین پدر وجود نداشت، حالا پدرش زده است به این چه مربوط است؟!!

در مسئله امکان هم قضیه همین‌طور هست؛ وقتی که می‌گوییم: «زیدٌ ممکنٌ فی الخارج»، نه‌اینکه در خارج به واسطه این اتّصاف اگر رنگ زید سفید است سیاه بشود یا اگر رنگ زید سیاه است سفید بشود، نه‌خیر! زید هر رنگی که دارد همان رنگ هم در خارج دارد، چه ما آن را متّصف به امکان بکنیم یا نکنیم. هر وزنی که

دارد چه اتّصاف به امکان بشود یا نشود فرقی نمی‌کند ولی صحبت در این است که این زیدی که در خارج هست این اتّصافش به امکان از این باب است که ذهن در مقام تحلیل می‌آید آن وجود خارجی را به لحاظ قبلیش و به لحاظ وجودش در هر دو جهت عدم و وجود لحاظ می‌کند، آن وصف امکان را برایش می‌آورد و می‌گوید این زید [ممکن الوجود است]. حتی اگر زید در خارج هم نباشد، یک زیدی می‌خواهد به وجود بیاید، یک سونوگرافی از این مادر کرده‌اند و گفته‌اند که ایشان پسر است و یک ماه دیگر هم به دنیا می‌آید، خوب از حالا اسمش را می‌گذارند اسمش را چه بگذاریم؟ آقا تقی می‌گذاریم. این آقا تقی را ممکن الوجود می‌گوییم. ممکن الوجود نه اینکه این آقا تقی که الآن در شکم مادر هست ممکن الوجود است آن یک بحث دیگر است. به نسبت به وجود خارجی، یعنی ممکن است که آن آقا تقی که الآن مورد نظر ماست در خارج بیاید و ممکن است که در خارج نیاید و در شکم مادر فوت کند. خیلی از بچه‌ها هستند در شکم مادر فوت می‌کنند و لباس تحقّق خارجی نمی‌پوشند. بنابراین این امکانی را که الآن ما بر زید حمل می‌کنیم، به لحاظ وضعیت فعلی‌اش نیست، وضعیت فعلی‌اش که الآن موجود است. الآن هست و سونوگرافی هم نشان می‌دهد، ضربان و نبض و... همه نشان می‌دهد. به لحاظ وجود خارجی، بعد از یک ماه دیگر ما می‌گوییم: ممکن الوجود، یا اینکه اگر بدانیم که این الآن فوت می‌کند یا فوت کرده است می‌گوییم: زیدی که الآن در شکم مادر هست ممتنع الوجود است چون دیگر استعداد برای حیات در او منتفی است. به لحاظ تحقّق آن عدم العلة یا علّت برای عدم، آن درواقع ممتنع می‌شود. پس این امکانی را که ما بر زید حمل می‌کنیم به لحاظ وجود خارجی است ولی به واسطه این امکان چیزی را در خارج به او اضافه نمی‌کند، یک کیلو به وزنش اضافه نمی‌شود. ذهن است که آن زید خارجی را معرّای از وجود خارج قرار می‌دهد و حکم خارج را در وجود و عدم بالنسبه به او لحاظ می‌کند و حکم امکان می‌کند، پس ظرف تحقّق امکان ذهن است. این مطلبی است که ایشان نسبت به امکان می‌فرمایند. اما در قضیّه وحدت و در قضیّه وجود مسئله فرق می‌کند. این دو مطلب خارج از این حیطة بحث ما است. جهتش این است که آنچه در خارج موجب موجودیت موجود است خودش وجود است، یعنی به عبارت دیگر گرچه وجود یک مفهوم ذهنی است و لکن مابایزاء خارجی دارد ولی امکان یک مفهوم ذهنی است اما مابایزاء خارجی ندارد. یعنی در خارج چیزی که این امکان حکایت از او بکند وجود ندارد، آنچه که در خارج هست زید است، امکان که دیگر نیست. ولکن موجودیّت موجود به همان وجود است، به آن وجود مفهومی است که یک مابایزاء خارجی دارد، آن مابایزاء خارجی از چشمان ما مخفی است. ولکن با تأمل ما متوجه می‌شویم که درحقیقت آنچه را که ما او را موجود می‌پنداریم و وجود را به کناری قرار می‌دهیم، درحقیقت آن ماهیّت نیست. یعنی ما خیال می‌کنیم که ماهیّت موجود است و وجود یک امر عارضی است، چون ما حدود و قیود را در اینجا مشاهده می‌کنیم اما آن وجودی که به ماهیّت وجود بدهد و ماهیّت را درقبال ما موجود بکند

آن عبارت از وجود است. و وجود هم به صور و اشکالی درمی آید و در هر جا پا بگذارد آنجا تحقق خارجی انجام می شود، در هر جا وجود پا نگذارد تحقق خارجی در آنجا پیدا نخواهد شد.

وجود، مایه اصلی موجودیت و هویت اشیاء در خارج

بنابراین مایه اصلی برای موجودیت و هویت اشیاء در خارج همان وجود است. لذا هر جا که وجود باشد موجود در آنجا هست و هر جا که وجود نباشد موجودیت هم از آنجا منتفی است و آن ماهیت در مرحله عدم باقی می ماند. این خیلی فرق می کند تا امکان که اصلاً ارتباطی با آن شیء خارجی ندارد، یک امر ذهنی اعتباری است که ما این را بر این [شیء] حمل می کنیم و این [امکان] در خارج مابه ازاء ندارد. یعنی نه اینکه چون امکان در خارج هست بنابراین حوادث در خارج تحقق پیدا می کنند، حالا یا حوادث زمانی یا اینکه حوادث ذاتی. نه خیر، این یک مسئله ای است که ذهن در مقام تقرّر ماهیت، وقتی ماهیت را جدای از وجود خارجی و عدم وجود خارجی لحاظ کند بر اثر تحلیل و تعمّل عقلی، حکم امکان بر آن ماهیت صدق می کند. چطور اینکه بر بعضی از ماهیات دیگر وقتی که لحاظ وجود و عدم در آن بکند حکم به ضرورت می کند. در واجب الوجود وقتی که ذهن آن ماهیت واجب الوجود را در نظر بگیرد به لحاظ وجود خارجی و عدم خارجی می گوید: باید ماهیت واجب الوجود وجود داشته باشد، نمی شود نباشد، استغنائی ذاتی دارد، نمی شود متدلی به غیر باشد، نمی شود محتاج باشد. یا وقتی که شریک الباری را در نظر می گیرد حکم امتناع به آن می کند. پس همین شریک الباری را باز به لحاظ وجود خارجی لحاظ می کند می گوید: اگر بخواهد این شریک الباری در خارج باشد، اگر بخواهد بیاید آیا می تواند یا نمی تواند؟! واجب الوجود اگر بخواهد در خارج وجود داشته باشد آیا می تواند یا نه، می تواند نباشد؟! تمام اینها لحاظ، لحاظ خارج است فرق نمی کند. ولی صحبت در این است که این حکم عقود در قضایا، تحققش ذهن است. والا در خارج نه خیر، به واجب الوجود به واسطه گفتن این واجب چند کیلو اضافه نمی شود، و به ممتنع الوجود هم به واسطه گفتن امتناع چیزی از او کم نمی شود هیچ چیز! این ظرف تحققش ذهن است.

این مسئله مربوط به وجود است که در وجود، جنبه تشخیص در آنجا لحاظ می شود. در هر کجا که تشخیص باشد مشارالیه باشد، حالا یا مشارالیه حسّی یا مشارالیه علمی، در هر کجا جنبه تشخیص باشد در آنجا باید وجود قبلاً به تقدم طبعی و به تقدم علی حضور داشته باشد این مسئله مربوط به وجود است. اما در قضیه وحدت هم همین طور است. وحدت عبارت است از اتّصاف یک شیء به یک حالت خاصی که با آن حالت خاص، از سایر اشیاء متمایز می شود، و اگر آن حالت خاص را نداشته باشد اصلاً به مرتبه جزئیت نمی رسد. شیء تا در خارج واحد نباشد اصلاً ما نمی توانیم به آن اشاره کنیم، و تا واحد نباشد نمی تواند تشخیص پیدا کند.

باید شیء واحد باشد تا از بقیه اشیاء ممتاز باشد. اگر اصلاً شیء در خارج دوتا باشد، دیگر تشخیص در اینجا معنی ندارد. اگر شیء در خارج تکثر داشته باشد این اصلاً دیگر در اینجا معنی ندارد. یعنی لباس تحقق در واقع [ندارد]. [اگر این شیء بخواهد امتیاز داشته باشد] لازمه این امتیاز، تشخیص است و لازمه تشخیص وحدت است. پس وحدت مساوق با تشخیص است و تشخیص هم مساوق با وجود است. پس هر جا که وجود بود در آنجا تشخیص هست و هر جا که تشخیص بود در همان جا وحدت هست. پس وحدت، وجود خارجی دارد همان طوری که وجود، وجود خارجی دارد. این مطلب را در نظر داشته باشید.

وحدت شخصی نوعیه و وحدت تشخیصی وجود و تفاوت این دو وحدت

تکيه می‌کنم در اینجا که این مسئله، هم اختصاص به وحدت شخصی دارد مانند جزئیات یک مصداق کلی و طبایع کلیه مثل جزئیات زید و عمرو و بکر و خالد بالنسبه به انسان که در تمام اینها آن وحدت شخصی در خارج موجود است و هم بالنسبه به وحدت شخصی کلیه که در مسئله تشخیص وجود که در قبال تشکیک در وجود هست در آنجا هم می‌آید. یعنی در اینجا ما دو وحدت داریم: یک وحدتی داریم که در قبال او کثرت در آنجا متصور است مانند وحدات اشیاء؛ من باب مثال این لیوان الآن واحد است، مانند این لیوان هم که در کنار او یک لیوان دیگر است آن هم واحد است، اگر صد تا لیوان دیگر هم در کنار او بگذارید هر کدام از اینها واحدند و هیچ کدام از آنها منافی وحدت بقیه نخواهد بود، هر کدام چون لباس وجود پوشیده‌اند موجب تشخیص شده و تشخیص هم موجب وحدت شده است، این را وحدت شخصی نوعیه می‌گویند. یعنی در سایر انواع آن هم همین وحدت وجود دارد؛ یک، دو، سه، چهار، پنج، شش و اصلاً عدد از تکرار وحدات در اینجا پیدا می‌شود و این وحدت مزاحم با وحدت دیگر نیست. این یک وحدت است. وحدت دیگر [وحدت تشخیصی وجود است].

تلمیذ: وزن ایشان که اضافه نشده است. چیزی بر وزن این اضافه نشده است که بگوییم مابازائی در خارج دارد. این یک معنای ذهنی است و آن معقول ثانی.

استاد: ببینید، همین که شما الآن نگاه به این می‌کنید این یعنی یک! ولی وقتی نگاه به زید می‌کنید امکان را از آن نمی‌فهمید عقل [انتزاع می‌کند].

تلمیذ: چیزی به ماهیت این [اضافه نشده است].

استاد: ما نمی‌خواهیم بگوییم که یک چیزی به این اضافه شده است. ولی همین این یک لیوان، تا می‌گویید: لیوان، این یکی خواهی نخواهی می‌آید. چطور اینکه وقتی که می‌گویید: لیوان، زجاجیت در ذهن شما می‌آید، حجم در ذهن شما می‌آید آیا وحدت یک لیوان هم در ذهن شما نمی‌آید که این لیوان [واحد است!؟]

تلمیذ: یکی از معقولات ثانوی است، امکان هم به نظر می‌آید.

استاد: نه، امکان به نظر نمی آید! امکان را عقل [انتزاع می کند]. وقتی که شما می گوئید: زید، امکان در نظر شما نمی آید. شما باید تعمّل و تحلیل کنید که آیا این زید جزء اقسام واجب الوجود است، یعنی دارای وجود بسیط و مجرد است و مستغنی بالذات است یا نه؟ می گوئیم: نه، این زید دارای ماهیت و این خصوصیات است و نمی شود که مجرد باشد، در او ترکّب هست و ترکّب هم احتیاج به علت دارد پس این ممکن الوجود است. همه اینها را شما طی می کنید، چند فرسخ راه می روید!

تلمیذ: این لیوان هم همین طور است! نسبت به لیوان دیگر همین هست.

استاد: نه، اصلاً شما در عالم، یک مرتبه صبح از خواب برمی خیزید و هیچ چیزی را در عالم ندیده اید، هیچ چیز! خدا به شما هیچ چیز در عالم نشان نداده است، مثل کسی که اصلاً کور مادرزاد است، یک دفعه چشمش باز می شود و در بیابان یک لیوان در مقابلش می بیند آیا نمی گوید: این یکی است؟! آیا می گوید: دوتا است؟! یکی می بیند دیگر!

تلمیذ: این مفهوم، مفهومی است که اضافه می شود و وجود پیدا می کند دیگر. یک دفعه یک چیزی به آن ماهیت اضافه می شود. می خواهیم بگوییم: چطور وحدت مساوق با وجود است؟!

استاد: خب نفس همان وجود، وحدت است. نه اینکه اضافه بشود که این یکی، آن یکی و همین طور یکی یکی، یک قطار با خودش بیاورد که یک واگنش وجود آن است، یک واگنش رنگ آن است، یک واگنش آن چیز دیگر است. نه خیر، همان وجود خارجی همان وحدت است و همان وجود است و همان ماهیت است و همان رنگ است. حالا رنگ و .. یک چیز دیگر است! یعنی به محض اینکه یک شیء در خارج هست وحدت همان جا دارد تحقق پیدا می کند.

تلمیذ: حالا این یکی را که با آن دومی قیاس می کنیم کثرت می شود، وحدتش کجا رفت؟!

استاد: خب برای وجود خودش وحدت دارد. وقتی که شما دوتا می بینید ...

تلمیذ: من می گویم که فعلاً دوتا وجود داریم.

استاد: خب من می گویم: وحدت نوعی همین است دیگر.

تلمیذ: دوتا نوع پیش هم است؛ یک لیوان و یک چیز دیگر.

استاد: خب این کثرت نوعی است دیگر. وقتی که شما دوتا لیوان دیدید می گوئید: لیوان الآن متکثر

است. اما اگر یک لیوان را کنار بگذارید آیا باز هم می گوئید: متکثر است؟!

تلمیذ: همین، من می خواهم بگویم: وحدت در ذاتشان نیست. مابازای خارجی ندارد.

استاد: عجب، ببینم، آیا وجودی که در این لیوان هست منافی با این وجود هست؟

تلمیذ: نه.

استاد: پس چرا شما الآن کثرت در وجود می بینید؟!

تلمیذ: خب باشد، کثرت در وجود است، دوتا وجود است.

استاد: آیا این وجود واحد برای این است یا نه؟

تلمیذ: بله، برای این هست.

استاد: اگر برای این است پس چرا شما کثرت در وجود می بینید؟! شما در کثرت در وجود، این وجود را به این دخالت نمی دهید. شما برای این یک حساب باز می کنید و برای آن یک پرونده باز می کنید، بعد این دوتا پرونده را در کنار هم می گذارید می گوئید: کثرت در وجود. قضیه وحدت هم همین است؛ این وحدت، برای این است و اصلاً از این قابل تسری به آن نیست. من یک لیوان در این دستم می گیرم و یک لیوان هم در این دستم می گیرم، شما وقتی هر دوتا را در کنار همدیگر قرار می دهید می گوئید: تعدّد. وقتی جدا باشد و فقط یک لیوان ببینید این وحدت می شود. درحالی که وقتی تعدّد را می بینید در همان حین تعدّد، هرکدام از اینها وحدت خودشان را محفوظ می کنند. این وحدت در آن نمی آید و آن وحدت در این نمی آید که دوتا بشود؛ دوتا یکی است!

تلمیذ: تکثر بدون وحدت معنی ندارد اصلاً.

استاد: بله، خب تکثر از تکرار وحدت پیدا می شود.

این مطلبی که مربوط به وحدت نوعی است. یک وحدت دیگری هم داریم که البته بعداً مرحوم آخوند آن را ذکر می کنند و آن عبارت از وحدت تشخصی وجود درقبال تشکیک است. آن وحدت دیگر وحدت نوعی نیست. آن وحدت، یک وحدتی است که اصلاً «دو» برنمی دارد، اصلاً تصوّر «دو» در آن وحدت معنی ندارد! شما تا قیامت هم فکر نکنید امکان ندارد ذهن شما بتواند دویی برای وجود مطلق تصوّر بکند! آیا می شود؟! حتی شریک الباری را اگر شما تصور کردید [این وحدت در آن هست]. البته اگر شما در مفهوم واجب الوجود، تصور صحیحی داشته باشید نوبت به شریک الباری نخواهد رسید، چون واجب الوجودی که عبارت است از وجودی که طارد عدم است و آن وجود بسیط است، این واجب الوجود که طرد عدم را می کند طرد عدم مطلق را می کند، و وجود او بحت و بسیط است و مجرد تامه است این همان عبارة آخرای وحدت وجودی است که ما داریم می گوئیم، یعنی یک معنی هست متنها به دو تعبیر. در آنجا ما مسئله را بردیم روی یک ذاتی که جنبه علیّت و جنبه بارئیت نسبت به مخلوقات دارد، در اینجا صرف نظر از آن ذات، به اصل وجود نگاه می کنیم. اینکه ما در اینجا آن ذات حیّ قائم و قیوم بالذات را در نظر نمی گیریم، آن وجودی را در نظر می گیریم که آن وجود، حاکم و مسیطر بر همه مظاهر است. این وجودی که حاکم است و مسیطر است و بر همه مظاهر بسیط است آیا اصلاً امکان دارد ما «دو» برای این وجود تصوّر کنیم؟! اصلاً امکان ندارد! یعنی هرچه شما فکر کنید امکان ندارد! شما برای زید ممکن است دو تصوّر کنید؛ این زیدی که الان از شکم مادر درمی آید ده تای دیگر هم دربیاید! آیا می شود یا نمی شود باشد؟! مگر قالب نمی زنند؟! مثل کارخانه که از این طرف چوب داخل می زنند و از آن طرف چوب کبریت بیرون می دهد، یا از این طرف پلاستیک و مواد می ریزد و از آن طرف مجسمه بیرون می دهد، عروسک بیرون می دهد. این عروسک هایی که دارد از آن بیرون می آید عین هم هستند،

مژه‌اش فرق نمی‌کند، به‌طوری‌که اگر شما الآن این را بردارید و غافل شوید و یک نفر یک عروسک دیگر به جای آن بگذارد شما نگاه می‌کنید، خیال می‌کنید همین است که الآن برداشتیم! به‌خوبی قالب می‌زند! آخر می‌گویند: ناصرالدین‌شاه یک جا رفت دید صاحب‌خانه بچه‌هایش همه شبیه هم هستند گفت: «فلانی بچه‌هایت چقدر مثل هم هستند!» گفت: «والله ما که نوکر و کلفت نداریم همه کارها را خودمان می‌کنیم!» حالا این کارخانه‌ای که قالب زده دقت به خرج داده است، این همه‌اش را یکنواخت درست کرده است.

در قضیه تشخیص در وجود، یک وجود واحد که آن وجود واحد عبارت از حقیقت وجود است بیشتر ندارد. این وحدت هم در آنجا هست و این وحدت هم باز با آن وحدت نوعی از نقطه‌نظر وحدت یکی است ولیکن از نظر مفهومی، این وحدت فرق می‌کند. آن وحدتی است که طارد وحدت دیگر نیست اما این مسئله وحدت، طارد وحدت دیگر خواهد بود. این مطلبی که مربوط به تتمه بحث دیروز بود.

جواب شیخ اشراق از مسئله

صاحب مطارحات، مرحوم شیخ اشراق یک جوابی از این مسائل و از این مطالب مطروحه داده‌اند که به‌نظر مرحوم آخوند این جواب ناتمام است. جواب ایشان این است که چطور شما در معقولات ثانیة منطقیه مانند کلیت، جزئیت، نوعیت، جنسیت، فصلیت و امثال ذلک که اینها معقولات ثانیه است، - معقول اول عبارت از همان نفس جزئی است یا طبایعی که بر اینها حاکم است و معقولات ثانیه عبارت از کلیت و جزئیت یا جنسیت و فصلیت نوعی که مترتب بر این طبایع است. بر طبیعت انسان، نوعیت حاکم است و بر طبیعت حیوان، جنسیت حاکم است و بر طبیعت ناطقیه، فصلیت حاکم است. - یعنی این مفاهیم کلی که به عبارت مرحوم آخوند در علم میزان و علم منطق، به‌عنوان معقولات ثانیة منطقی قلمداد می‌شود چطور ایشان می‌فرمایند که ظرف تحقق آنها در ذهن است و اَتصافش هم در ذهن هست؟! به خاطر اینکه ما در خارج جزئیت نداریم، ما در خارج زید داریم، جزئیت مربوط به ذهن است. حتی زید در خارج هم متّصف به جزئیت نیست. آن زیدی که در ذهن هست متّصف به جزئیت است، آن زیدی که در ذهن است و آن انسانی که در ذهن است متّصف به کلیت نیست، والا انسانی که در خارج هست متّصف به کلیت نیست، انسانی که در خارج است زید است، عمرو است. کلی طبیعی وقتی که در خارج بخواهد محقق شود در ضمن مصادیق متحقق می‌شود. بله، آن انسان کلی که در ذهن است می‌گوییم: **الإنسانُ کلیّ، الإنسان نوعٌ**. این نوعیت و جنسیت و... هم ظرف تحققش در ذهن است و هم ظرف اَتصافش. ایشان می‌گویند که اینها هم همین‌طور است. اینها هم مانند این معقولات منطقی، ظرف تحققشان بایستی در ذهن باشد مثل امکان و امثال ذلک. نمی‌شود که در خارج بخواهد

اشکال مرحوم آخوند به شیخ اشراق

مرحوم آخوند می فرماید که در اینجا ایشان (شیخ اشراق) بین معقولات ثانیه فلسفیه و بین معقولات ثانیه منطقیه خلط کرده اند. در معقولات ثانیه فلسفیه ممکن است یک شیء، ظرف اتصاف خارجی داشته باشد گرچه ظرف تحقیقش در ذهن است اما اتصاف آن در خارج است. من باب مثال وقتی که ما به زید می گوییم: **ممکن الوجود**، یعنی زیدی که در خارج هست **ممکن الوجود** است نه اینکه زیدی که در ذهن ما هست ممکن الوجود است. البته ممکن است زید در ذهن هم **ممکن الوجود** باشد، زید در ذهن بیاید یا اصلاً در ذهن نیاید، بعضی اوقات بیاید و بعضی اوقات نیاید، ولی اتصاف آن اتصاف خارج است و ظاهراً در اینجا خلط بین مفهوم و مصداق شده است. این هم مطلب مربوط به شیخ اشراق بود.

تلمیذ: ظرف تحقیق است نه اتصاف؟

استاد: تحقق، ذهن است دیگر.

تلمیذ: خب تحقق وقتی ذهن باشد هر دوی اینها یکی شد دیگر!

استاد: نه، در معقولات فلسفیه، ظرف اتصاف ممکن است خارج باشد.

تلمیذ: ظرف اتصاف، نه تحقق.

استاد: بله، ایشان گفته اند: هر دو یکی است. یعنی معقولات فلسفی و منطقی را یکی می دانند.

تلمیذ: در تحقیقش نه در اتصاف.

استاد: نه خیر، در اتصاف.

تلمیذ: خب این وجود اگر چنانچه مابازاء دارد پس چرا اسم آن را معقولات ثانویه گذاشته اند؟! یعنی وجود و وحدت اگر چنانچه در خارج مابازاء دارد و ظرف تحقیقش خارج است پس چرا معقول ثانویه است؟! استاد: به خاطر اینکه یک مفهوم زائد بر ذات است دیگر. چون وجود با موجود دوتا است، وحدت با واحد دوتا است. در فلسفه، به نفس وجود خارجی معقول اول گفته می شود. به اوصاف و عوارضی که مترتب بر این است معقولات ثانیه گفته می شود. به خلاف منطق که در منطق به طبایع معقول اول گفته می شود.

تلمیذ: پس تحقیق خارجی نباید داشته باشد، یعنی اگر تحقیق خارجی دارد پس مابازاء دارد.

استاد: آخر زائد بر ذات است دیگر. می گوییم: **ذات ثبت له الوجود**؛ زائد بر ذات به عنوان ماهیت.

تلمیذ: زیدی که متصف به یک صفتی باشد مثلاً عالم باشد، با آنکه این صفت زائد بر زید است ما می گوییم: از معقولات اولیه است.

استاد: نه، یعنی ذهن در اینجا می آید و آن را انتزاع می کند. یک وقت شما کتابت را در نظر می گیرید و

می گوید: «زید کاتب»، این کتابت از معقولات اولیه است؛ چطور اینکه زید از معقولات اولیه است. ولکن

یک صفتی هست که این ذهن می‌آید و آن صفت را انتزاع می‌کند. یعنی به این زید در خارج نگاه می‌کند می‌بیند حالا که زید در خارج موجود است پس وجود را از این انتزاع می‌کند. شما که وجود را نمی‌بینید شما موجود را می‌بینید، این وجود معقولات ثانیه فلسفیه می‌شود یا مثل وحدت. ولی استثنائاً این دوتا ظرف تحقّقشان، ظرف تحقّق خارج است. فقط در این مسئله استثناء است. ولی در مانند شیئیت، امکان، امتناع، ضرورت و... ذهن می‌آید و امکان را از ماهیت انتزاع می‌کند. انتزاع نه به معنای اینکه ماهیت اقتضا می‌کند یا علت است، بلکه چون او را به لحاظ وجود خارجی و عدم وجود خارجی متساوی الطرفین می‌بیند لذا این می‌آید انتزاع امکان را از او می‌کند؛ یا بالنسبه به امتناع و ضرورت. پس بین معقولات ثانی فلسفی و معقولات ثانی منطقی باید تفاوت قائل شد.

تلمیذ: دیگر چرا استثناء بکنند؟! اگر بحث عقلی است، اگر بگوییم: معقولات ثانوی فلسفی است

....

استاد: لازم نیست معقولات ثانوی فلسفیه حتماً ظرف تحقّق خارجی نداشته باشد.

تلمیذ: ما گفتیم: معقولات ثانویه حتماً باید ظرف تحقّق آن ذهن باشد و ظرف اتصافش خارج باشد، و می‌تواند هم نباشد.

استاد: نه، در معقولات ثانیه این است که زائد بر آن ذات، ذهن می‌آید و یک مطلب دیگری را انتزاع می‌کند. الآن ذات زید چیست؟ حیوانیت و ناطقیّت است. غیر از او می‌آید یک وجودی را که عارض بر آن شده است، چون نگاه می‌کند می‌بیند این وجود زید در خارج انجام گرفته است و الآن زید در خارج موجود است، می‌آید یک وجودی را از این انتزاع می‌کند.

تلمیذ: خب این وجودی را که انتزاع می‌کند معقول ثانی فلسفی است اما آن وجودی که در خارج هست مصداق آن مفهوم است.
استاد: بله، مصداق آن است.

تلمیذ: پس در این صورت استثنایی در معقولات ثانویه فلسفیه نخورده است.

استاد: نه، ببینید الآن ظرف تحقّقش هم خارج است.

تلمیذ: ظرف تحقّق مفهوم که ذهن است، ظرف تحقّق مصداقش خارج است.

استاد: نه، این طور نیست. بالآخره هر مفهومی را ذهن می‌آید تصور می‌کند. شما کتابت را هم در نظر بگیرید، خود نفس زید را هم در نظر بگیرید، بالآخره یک مفهوم، اول در ذهن آمده است. این منظور از ظرف تحقّق نیست. یعنی در آن ظرفی که این می‌تواند لباس وجود بپوشد. الآن این آبی که در این لیوان هست، در خارج لباس وجود پوشیده است نه در ذهن من! ولی در ذهن من یک مفهومی از آب هست، این را که نمی‌گویند ظرف تحقّقش ذهن است!

تلمیذ: می‌خواهم عرض کنم مفهومی که ذهن انتزاع می‌کند نمی‌شود در خارج باشد، چون مفهوم وجودی که در ذهن انتزاع شد و در ذهن آمد

استاد: نه، این اختصاص استثنائاً نسبت به این دو، با اینکه ذهن می آید و انتزاع این وحدت از واحد می کند، می گوئیم: **واحد شیء ثبت له الوحدة**، می گوئیم: **زید شیء ثبت له الامکان**، می گوئیم: **واجب الوجود شیء و ذات ثبت له الوجوب**، به عنوان واجب، به عنوان مشتق. با وجود اینکه ذهن می آید این وحدت را انتزاع می کند در عین حال وحدت، وجود خارجی هم دارد به تعمل عقلی.

تلمیذ: من می خواهم بگویم: آن که وجود خارجی دارد آن مفهوم ذهن و متنزّع در ذهن نیست، آن که وجود خارجی دارد مصداق است. آنها که در امکان دعوا دارند می خواهند بگویند: اصلاً امکانی هم در خارج وجود دارد، ما می خواهیم بگوئیم: این استثناء بر دار نیست چون قاعده، قاعده عقلی است.

استاد: نه، ببینید، ما می خواهیم بگوئیم که مصداق امکان هم خودش ذهن است. مصداق امکان خارج نیست. مصداق به عنوان وجود، نه مصداق صرف به عنوان مفهوم. مفهوم این است که هر شیئی را که شما تصور کنید این مفهوم است، ولو ماده باشد. این مفهومی که شما تصور کردید تصور شما در خارج است یا تصور شما در ذهن است؟

تلمیذ: تصور در ذهن است.

استاد: پس این آبی که الآن تصوّر کردید ظرف تحقّقش کجاست؟

تلمیذ: ظرف تحقّق مصداقش در خارج است اما تحقّق مفهومش در ذهن است.

استاد: خب همین، احسنت! همه مفاهیم اصلاً ظرفشان در ذهن است، مفهوم که اصلاً نمی شود در خارج باشد. ما نسبت به وحدت و وجود هم همین را می گوئیم، می گوئیم: در قضیه امکان، ظرف تحقّق که بگوئیم: این امکان آیا شیء أم لا؟ می گوئیم: بله، شیء. چه شیئی است؟ تصوّر. مثل خیلی از تصورات. این تصوّر کجاست؟ در ذهن است. این تصور در ذهن است یعنی هم ذهن، مفهوم امکان را تصور کرده است و هم غیر از امکان در ذهن، امکان جایی ندارد تا در آنجا لباس وجود بپوشاند. امکان فقط یک عرضه دارد و آن عرضه اش این است که لباس وجود ذهنی بپوشد نه لباس وجود خارجی! این معقول ثانی فلسفی است. پس آن که در خارج هست چیست؟ آن امکان نیست، آن زید است. بله، آن متصف است به امکانی که لباس وجود ذهنی پوشیده است. ولی در مورد وحدت و در مورد وجود، علاوه بر اینکه وحدت و وجود، مفهوم ذهنی هستند، علاوه بر آن هم ظرف اتصافشان در خارج است و هم ظرف تحقّقشان در خارج است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد